

## لزوم کسب علم اجتهادی یا کفایت علم تقلیدی در عقاید از منظر مذاهب کلامی\*

محمد زاهدی مقدم (نویسنده مسئول)\*\*

وحید فرهادی\*\*\*

### چکیده

یکی از مسائل مهم و حیاتی بشر که در دیدگاه و عمل او تأثیرگذار بوده و وی را مکلف به فراگیری آن می‌نماید، مسائل مربوط به ضرورت شناخت معارف اعتقادی (اصول دین) است. پژوهش پیش‌رو با روش تحلیلی و داده‌پردازی توصیفی انتقادی، با مراجعه به آرای کلامی مذاهب، به دنبال روش شناخت معارف اعتقادی از طریق پاسخ‌یابی به این پرسش است که آیا انسان مکلف به شناخت اجتهادی و تحقیقی است یا اینکه با تقلید هم تکلیف از او ساقط می‌شود؟ در این مسئله حداقل سه نظریه مشاهده می‌شود؛ عدم کفایت تقلید، جواز تقلید و نظریه تفصیل. تفسیر اول ناظر به مکلف بوده و انسان مستعد را از غیر مستعد تفکیک می‌کند و تحقیق را مربوط به افراد مستعد می‌داند و تفسیر دوم، ناظر به متعلق تکلیف است؛ به این معنی که اگر متعلق تکلیف توحید و عدل باشد، تحقیق ضروری است و گرنه تقلید جایز است. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه نظریه تفصیل بدون دلیل است، با تبیین صحیح از مسئله می‌توان گفت هر کدام از تحقیق و تقلید دارای جایگاه هستند و این‌گونه نیست که تحقیق و اجتهاد مقدور همه باشد و همچنین این‌گونه نیست تقلید مطلقاً مذموم باشد و در برخی موارد تقلید مقدمه تحقیق و اجتهاد است.

**کلید واژه‌ها:** اصول دین، عقاید، اجتهاد، تقلید، مذاهب کلامی.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۰۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۱/۲۹ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه شهر کرد / mzahedi4642@gmail.com

\*\*\* دانشجوی دکتری رشته کلام اسلامی دانشگاه قم / ziiibano20@gmail.com

## مقدمه

تعالیم دین به سه محور عقاید، احکام و اخلاق تقسیم می‌شود. در این میان، عقاید که زیر بنای دین است، نقش مهمی در جهان‌بینی انسان داشته و اساس و زیربنای تمام حرکات مادی و معنوی هر انسانی اصول و عقاید او است و بدون شک منشأ اخلاق و رفتار انسان، عقاید او می‌باشد. با این توضیح که در صورتی که اعتقادات او حق، صحیح و مطابق واقع باشد، اخلاق و رفتار انسان نیز که ثمره آن است پاک و طیب خواهد بود و انسان را در سیر صعودی به سوی کمال یاری می‌دهد و اگر اعتقادات او ناحق و باطل باشد، اعمال و اخلاق انسان نیز خبیث گردیده و سرعت او را در فرو رفتن در منجلاب تباهی افزونی می‌بخشد و به قعر جهنم ضلالت و گمراهی می‌کشاند. از این رو همه انسان‌های عاقل سفارش به اجتهاد و سعی و تلاش بر مبنای فکر و تعقل برای فراگیری عقاید شده‌اند و تقلید در این راه مورد نکوهش واقع شده است.

با توجه به جایگاه و اهمیت مباحث اعتقادی، پژوهش‌هایی که پیرامون شناخت خداوند و سایر اصول اعتقادی دیگر در حوزه کلام اسلامی انجام شده است، بیشتر با محوریت اثبات اصول اعتقادی بوده و درباره اصل لزوم فراگیری اعتقادات مباحث جدی مطرح نشده است. البته در ابتدای مباحث کلامی ذیل عنوان «النظر فی معرفة الله» مباحث مختصری ذکر شده است که آن هم مسئله مستقیم پژوهش حاضر نیست.

متفرع بر مبحث لزوم فراگیری، بحث از روش فراگیری معارف اعتقادی است که آیا از منظر مذاهب کلامی در امور اعتقادی برای دستیابی به معارف، کسب علم اجتهادی ضروری است یا اینکه علم تقلیدی هم کفایت می‌کند؟ طبق تفحص انجام گرفته، تحقیق جامع و مستقلی درباره این مسئله وجود ندارد و مباحث ناظر به آن به صورت پراکنده در آثار اندیشمندان مذاهب کلامی مشاهده می‌شود.

مذاهب کلامی این مسئله را ذیل عنوان «النظر فی معرفة الله» مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. از جمله مقالاتی که مختصر شباهتی به پژوهش حاضر دارد این دو مقاله است:

- «قاعده نفی تقلید در اصول دین» (رضوی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۲۲)؛

- «تقلید در اعتقادات؛ از انکار تا پذیرش». (برنجکار، ۱۳۹۲: ۹۴-۷۷)

از دیگر آثاری که به این موضوع پرداخته، کتاب علم-ظن و عقیده (سهرابی فر، ۱۳۹۱: ۱۳۹، ۱۴۴، ۲۵۰ و ۲۳۸) است.

کتاب دائرة المعارف قرآن کریم (مقاله «تقلید»، یوسفی مقدم، ۱۳۸۹) از دیگر آثاری است که تقلید را از زوایای مختلف مورد واکاوی قرار داده است. در این آثار، مسئله تقلید بیشتر از نگاه امامیه مورد واکاوی قرار گرفته و سخن چندانی از مذاهب کلامی دیگر به میان آورده نشده است. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود با نگاهی عمیق به جایگاه اعتقادات و اصل لزوم فراگیری و ادله مطرح شده آن در کتب کلامی از دیدگاه مذاهب کلامی امامیه، معتزله، اشاعره و ماتریدیه به این مسئله پاسخ داده شود.

## ۱. مفهوم شناسی

### ۱.۱. اجتهاد

واژه «اجتهاد» در لغت در معانی «طاقت»، «مشقت» و «سختی» و «بذل و سع» (جوهری، ۱۴۲۹: ۲/۴۶۰) به کار رفته است. اجتهاد، مترادف تفقه و استنباط از قرآن و حدیث است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱۰۴)

در تبیین معنای اصطلاحی فقهی اجتهاد، اکثر فقیهان اجتهاد را به معنای به کار بردن نهایت سعی و کوشش برای یافتن گمان و ظنّ به حکمی از احکام شرع گرفته اند. (آمدی، ۱۴۰۲: ۴/۱۶۲؛ تهانوی، ۱۹۹۶: ۱/۱۰۱)

مراد از علم اجتهادی در این پژوهش معنای اصطلاحی آن است، به این معنی که مکلف برای شناخت و معرفت به خداوند متعال و به دنبال آن شناخت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصول عقاید دیگر، باید نهایت سعی و کوشش را به وسیله تفکر و اندیشه به کار برد تا نسبت به شناخت اصول دین یقین حاصل کرده و آن را با ادله عقلی و نقلی کسب کند. و در شناخت اصول دین نمی‌تواند از مجتهد تقلید کند.

## ۲. ۱. تقلید

واژه «تقلید» در لغت به معنای تأییدن و به هم بافتن (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۶۸۲) آویزان کردن قلاده بر گردن (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۱۷/۵) و سپردن کاری و چیزی به دیگری (بندر ریگی، بی تا: ۱۴۹۸/۲) به کار رفته است و در اصطلاح، قبول قول دیگری بدون مطالبه دلیل است. (طوسی، ۱۴۰۶: ۲۶؛ عبدالجبار- مانکدیم، ۱۴۲۲: ۶۲؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۲۲/۵)

طریحی در مقام تحلیل می‌گوید: «از آن جهت به این نام (تقلید) نامیده شده که مقلد، آنچه را که در سخنان دیگران درست و نادرست می‌داند بر گردن تقلیدکننده می‌گذارد». (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۳۱/۳)

مراد از معنای تقلید در پژوهش حاضر عین معنای اصطلاحی آن است؛ بدین معنا که مقلد بدون هیچ گونه تحقیق و جستجویی و بدون مطالبه کردن هیچ دلیلی سخن مقلد را مانند قلاده به گردن آویزان می‌کند که تقلید در این کار برد مقابل اجتهاد است.

## ۳. ۱. اصول دین

«اصول» جمع «اصل» در لغت به معنای، «بن و ریشه» (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۷/۱۵۶)، «متکی بودن یک چیز به چیز دیگر» (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۶/۲)، «اساس شیء» و «ما یبنی علیه الشیء» است. (ابن فارس: ۱۴۰۴: ۱۰۹/۱)

این معانی در مورد اصول دین کاملاً تناسب دارند، چون اصول دین منشأ و ریشه سایر تعالیم دینی است. واژه «دین» در لغت به معنای پاداش، اطاعت (طریحی: ۱۳۷۵: ۶: ۲۵۱)، حساب، اسلام و شریعت (ابن منظور: ۱۴۱۴: ۱۳/۱۶۹)، طاعت و پرستش (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۲۳)، عادت (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۸۸/۳) آمده است.

کمتر اصطلاحی مانند «دین» دارای تعاریف متعدد اصطلاحی است، تا جایی که برخی بر این عقیده‌اند که ارائه تعریف جامع و مانع از «دین» دشوار است (ابراهیم‌زاده، بی تا: ۱۸)، اما برخی می‌گویند می‌توان برای دین عنصر مشترکی

یافت. قائلان به این قول با تعریف دین به «مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای رفتاری که بر نوعی جهان بینی استوار است» (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۹) عنصر مشترک دین را در جهان بینی و ایدئولوژی می‌دانند؛ البته با این تبیین، ماتریالیست‌ها و مارکسیست‌ها دین‌دار هستند، چرا که بایدها و نبایدهای آنها مبتنی بر جهان‌بینی خاص است. برخی دیگر از دین‌شناسان غربی همانند «رودلف اتو» عنصر اصلی و مشترک ادیان را عنصر قداست می‌دانند. (ابراهیم‌زاده، بی‌تا: ۲۱-۱۹)

برخی دیگر عنصر مشترک دین را نجات و رستگاری دانسته و دین را به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان، و دستورات عملی متناسب با این عقاید می‌دانند. از این رو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده‌ای نیستند و پیدایش پدیده‌های جهان را تصادفی و یا صرفاً معلوم فعل و انفعالات مادی و طبیعی می‌دانند، بی‌دین نامیده می‌شوند، اما کسانی که معتقد به آفریننده‌ای برای جهان هستند هر چند عقاید و مراسم دینی ایشان توأم با انحرافات و خرافات باشد دین‌دار شمرده می‌شوند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱۱)

طبق بیان مذکور، دین در اصطلاح به سه اصطلاح اعم، عام و خاص تعریف می‌شود. اینکه اصول دین که مترادف آن اصول عقاید می‌باشد، در اصطلاح علم کلام به «علمی که درباره اثبات خداوند صانع عالم، صفات ثبوتیه و سلبيه، عدل او، نبوت پیامبران و اقرار و اعتقاد به آنچه از جانب خدا آورده‌اند، معاد و امامت ائمه (علیهم‌السلام) بحث می‌کند» (فاضل مقداد، ۱۴۰۵: ۱۴)، منطبق با تعریف دین در اصطلاح خاص است.

## ۲. دیدگاه و ادله مذاهب کلامی درباره لزوم فراگیری عقاید

مذاهب کلامی معتزله، اشاعره، ماتریدیه و امامیه، شناخت به اصول عقاید را بر هر مکلف عاقلی به عنوان اولین تکلیف، واجب دانسته و کوتاهی در این امر را جایز نمی‌دانند و کسی را که در این امر مهم کوتاهی کند، از دایره ایمان خارج و مستوجب مذمت و عقاب اخروی می‌دانند.

در نظام فکری معتزله، معرفت و شناخت به خدا و دیگر معارف دین مانند عدل، نبوت و شریاع، از راه فکر و نظر واجب است و بر هر مکلفی لازم است تا نسبت به آن اقدام فوری کند. (عبدالجبار: ۱۹۶۵: ۱۲/۳۴۷ و ۱۵/۷۸؛ مانکدیم: ۱۴۲۲: ۱۸)

در این اندیشه، کسی که نظر و فکر را برای شناخت خدا و دیگر معارف ترک کند، معصیت کار، فاسق، خطاکار و کافر شمرده شده (عبدالجبار، ۱۹۶۵: ۶/۴۰؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۱/۱۶۴) و او را سزاوار عقاب دانسته‌اند. (عبدالجبار، ۱۹۶۵: ۱۲/۲۷۴)

اشاعره همانند معتزله، شناخت خداوند را به عنوان اساس همه معارف، بر مکلف واجب عینی می‌دانند و معتقدند تنها راه رسیدن به این شناخت، از راه نظر و فکر به دست می‌آید. (جرجانی، ۱۳۲۵: ۱/۲۷۶؛ رازی، ۱۴۱۱: ۱۳۰) ابومنصور ماتریدی، بنیانگذار مذهب ماتریدیه، هدف از خلقت انسان را شناخت و معرفت به خدا دانسته و اعتقاد به توحید و یگانگی را از مهم‌ترین وظایف بندگی می‌داند. (ماتریدی، ۱۴۲۷: ۳)

در نگاه امامیه شناخت به خدا، صفات سلبيه و ثوبتیه، معاد، نبوت، عدل الهی و امامت تنها از راه فکر و دلیل بر هر مکلفی واجب است. در این نگاه، عدم شناخت و معرفت به این پنج اصل، موجب خروج انسان از دایره ایمان می‌شود و مکلف را مستحق عذاب ابدی می‌نماید. (طوسی، ۱۳۷۴: ۵۷۵؛ حلی، ۱۳۶۵: ۷۷؛ همان، ۱۴۱۹: ۱/۱۴) این حکم در نزد مذهب امامیه اجماعی است. (حلی، ۱۳۶۵: ۳؛ مرعشی، ۱۴۰۹: ۱/۱۶۰)

استدلال امامیه، معتزله و ماتریدیه در شناخت مسائل اعتقادی به برهان عقلی است. (نسفی، ۱۹۹۰: ۵، ۶ و ۱۴؛ عبدالجبار، ۱۹۷۱: ۱۷۲؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۷)

دانشمندان هر سه مذهب معتقدند اگر انسان اندیشمندانه و محققانه این حالت تردید و شک را در خود از بین نبرد، احتمال زیان اخروی برای او وجود دارد و عقل،

دفع ضرر احتمالی را واجب می‌داند، از این رو معرفت‌جویی و دفع ضرر بر هر مکلفی لازم است. (عبدالجبّار، ۱۹۷۱: ۱۷۲؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۷؛ فاضل مقداد: ۱۴۲۲: ۸۵) علاوه بر اینکه در اطراف انسان، نعمت‌های فراوان و غیر قابل شمارشی وجود دارد که حاکی از وجود منعمی است و عقل تشکر از این منعم را لازم می‌داند و از آنجا که تشکر از منعم، بدون شناخت او میسر نیست، از این رو عقل شناخت آن را واجب می‌داند. (طوسی، ۱۴۱۴: ۹۳؛ حلی، ۱۳۶۳: ۴؛ عبدالجبّار: ۱۹۷۱: ۱۷۲)

مذاهب کلامی سه‌گانه، علاوه بر استناد به ادله عقلی، به بعضی از آیات و روایات به عنوان مؤید عقلی، بر لزوم معرفت و شناخت اصول عقاید تمسک جسته‌اند. (طوسی، بی تا: ۱۴۵/۵؛ عبدالجبّار: ۱۹۷۱: ۱۷۱؛ رازی حنفی، ۱۴۲۲: ۶۳-۶۲؛ حلی، ۱۹۸۲: ۶۵؛ صدر المتألهین، ۱۳۶۶: ۹۴/۴)

آیاتی همچون «اولم ینظروا فی ملکوت السماوات والارض...» (اعراف: ۱۸۵) و روایاتی همچون: «أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ»، (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۲۴۲/۳۴، ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۶۱) و «اول الدین معرفته و کمال المعرفة التصدیق به...». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴۷/۴) ناظر به این مسئله است.

اشاعره به خلاف مذاهب سه‌گانه تنها علت وجوب نظر و فکر در مسائل اعتقادی را آیات و اجماع مسلمین می‌دانند. آن‌ها برای عقل در مسائل اعتقادی ارزش و جایگاهی قائل نیستند و معتقدند عقل چنین قدرتی ندارد که انسان را به شناخت و معرفت خدا برساند. (جوینی، ۱۴۱۶: ۱۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱/۲۶۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵: ۱/۱۲۰)

### ۳. اکتسابی یا بدیهی بودن اصول عقاید

لازمه شناخت خدا و دیگر عقاید، به اثبات این امر بستگی دارد که آیا این شناخت، اکتسابی است تا از راه تحقیق، استدلال، نظر و فکر به دست آید یا اینکه این شناخت، امری ضروری و بدیهی است و نیازی به نظر، فکر، استدلال و عملیات عقلانی ندارد. به عبارت دیگر آیا همه انسان‌ها به صورت بدیهی خداشناس بوده و

نیازی به فکر و استدلال ندارند یا اینکه شناخت اکتسابی است و باید به دنبال استدلال و عملیات عقلانی بروند؟

درباره اکتسابی یا بدیهی بودن اصول عقاید در بین متکلمان و اندیشوران مذاهب چهارگانه سه دیدگاه وجود دارد:

۱. شناخت و معرفت به اصول عقاید ضروری (غیر اختیاری) و بدیهی است؛
۲. قول مشهور است که شناخت و معرفت به اصول عقاید را اکتسابی می‌دانند؛
۳. نظریه تفصیل را مطرح کرده‌اند.

بیشتر متکلمان بزرگ از مذاهب امامیه، معتزله، اشاعره و ماتریدیه، شناخت خدا، پیامبران، معاد و دیگر اصول اعتقادی را اکتسابی و نظری می‌دانند. (ابن نوبخت، ۱۴۱۳: ۲۷؛ مفید: ۱۴۱۳: ۸۸-۶۱؛ مکدموت: ۱۳۷۲: ۹۲؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۲۸)

شیخ مفید، علامه حلی، فاضل مقداد (حلی، ۱۴۱۵: ۱۸۸؛ مکدموت، ۱۳۷۲: ۹۲؛ حلی، مقداد، ابن مخدوم: ۱۳۶۵: ۲۰)، عبدالجبار معتزلی (عبدالجبار: ۱۹۶۵: ۱۲ / ۳۸۸-۵۱۱)، ابومنصور ماتریدی (ماتریدی، ۱۴۲۷: ۱۰۲)، ابی‌عذبه (ابی‌عذبه: ۱۴۱۶: ۹۳)، جوینی، بغدادی و... (جوینی، ۱۴۱۶: ۱۰؛ بغدادی، ۲۰۰۳: ۳۱) از جمله متکلمانی هستند که بر اکتسابی بودن اصول عقاید از راه استدلال و برهان تصریح کرده‌اند. البته اشاعره برخلاف مذاهب سه‌گانه، اکتسابی بودن مسائل اعتقادی را از راه نظر و فکر واجب شرعی دانسته و اعتقادی به وجوب عقلی آن ندارند. (جوینی، ۱۴۱۶: ۱۰)

از مهم‌ترین ادله‌ای که این گروه بر اکتسابی بودن شناخت خدا و اصول عقاید از راه نظر و استدلال اقامه کرده‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اگر معارف ضروری (غیر اختیاری) و بدیهی باشد، دیگر دعوت انبیاء و احتجاج آنان با مشرکان، عبث و بیهوده خواهد بود و آیاتی که خطاب به مشرکان

می‌گوید: «باتّهم قوم لا یعلمون» و «ولکن اکثرهم لا یعلمون» و نظایر این آیات، زاید خواهد بود. (پژوهشگران: ۱۳۷۸: ۱/۱۲۴)

۲. شناخت خدا در صورتی در ذهن حاصل می‌شود که بین دو طرف مطلوب، حدّ وسطی باشد و برای حصول آن حدّ وسط به ناچار باید پای نظر و استدلال به میان آید، پس معرفت صحیح نسبت به خدا و دیگر اصول عقاید جز از طریق استدلال و نظر امکان پذیر نیست. (بحرانی، ۱۴۰۶/۲۸)

۳. اگر معرفت به خدا بديهی بود، دیگر تقلید از پدران معنی نداشت، بلکه باید خود آنان هم عالم باشند نه مقلّد و حال آنکه خود آنان اعتراف کرده‌اند که ما از پدارانمان تقلید کرده‌ایم. (طوسی، بی‌تا: ۴/۴۰)

۴. اگر معارف ضروری بود دیگر نه جای اشتباه و نه جای شکّ و تردید بود و همگان همه چیز را می‌دانستند، درحالی‌که مردم، اشتباهات زیادی داشته و معمولاً به شکّ و تردید، وهم و گمان مبتلا می‌شوند. با توجه به نقض تالی، نقیض مقدم اثبات شده و معلوم می‌شود معارف، ضروری نیستند. (طوسی، بی‌تا: ۴/۲۴۹)

۵. با توجه به اینکه خداوند متعال کسی را که دنبال کسب معارف باشد، وعده بهشت به او داده است، از این رو کسب شناخت و معرفت خدا، مطلوب است. (ابی عذبه، ۱۴۱۶: ۹۵)

در مقابل بیشتر علمای مذاهب چهارگانه کلامی، برخی، معرفت خدا و اصل عقاید را ضروری (غیر اختیاری) و بديهی می‌دانند. اصحاب معارف که جاحظ از سرشناس‌ترین آنهاست، از جمله این افراد است. (بغدادی، ۲۰۰۳: ۳۱)

جمهور امامیه نیز، در دوران حضور - چه محدثان و چه متکلمان - (تا قبل از شیخ مفید)، به اضطراری (غیر اختیاری) بودن همه معارف باور داشته‌اند. آنها بر این باور بودند که نظر و قیاس نمی‌تواند راهی برای کسب معارف باشد (اشعری، ۱۴۰۰: ۵۲-۵۱) عمده دلیل دانشمندان امامیه درباره این دیدگاه، آیات و روایاتی است که به عالم ذر و اقرار بنی آدم بر ربوبیت حضرت حق و شناخت فطری اشاره دارند. (صفار، ۱۴۰۴: ۱/۷۱)

معترزه نیز برای اثبات دیدگاه غیر اختیاری بودن مسائل اعتقادی به دو دلیل استناد جسته‌اند:

۱. اگر علم به خدا ضروری نباشد و فعل خود انسان شمرده شود، در این صورت جایز است فرد به جای آنکه در زمان دوم پس از معرفت خویش، نظر و علم را تحصیل کند، جهل و نادانی را برگزیند، چرا که هر کس بر چیزی قادر باشد لزوماً می‌بایست به ضد آن نیز - در صورت وجود ضد - قادر باشد. این در حالی است که چنین چیزی (انتخاب جهل به جای علم) ممکن نیست. بنابر این، هیچ راهی وجود ندارد مگر اینکه گفته شود معرفت و شناخت فعل انسان نیست، و وقتی فعل انسان نباشد پس ضروری خواهد بود.

۲. اگر مکلف، نسبت به معرفت تکلیف می‌داشت، واجب بود اوصاف و شروط این معرفت را بداند، چرا که مکلف لزوماً باید نسبت به‌عنوان و اوصاف آنچه بدان مکلف شده است، آگاه باشد. این در حالی است که در همان زمان، استدلال و نظر برای شخص امکان‌پذیر نیست تا عنوان و صفت معرفت را بداند و حتی اگر هم در همین زمان استدلال چنین معرفتی به دست آید جز حدس و اتفاق نخواهد بود. بنابراین، تکلیف شدن مکلف به چنین چیزی صحیح نیست، چون تکلیف به چیزی که نامعلوم است، از لحاظ قبح و نادرستی، همانند تکلیف به ما لایطاق است. (مانکدیم، ۱۴۲۲: ۲۷؛ بدوی، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۶۰)

دیدگاه سوم قائل به تفصیل بوده و طرفداران زیادی ندارد. ابوالهذیل علاف (م ۲۲۶ یا ۲۳۵ق) از جمله طرفداران این قول است. وی معتقد است در میان اصول عقاید، شناخت خدا ضروری (غیر اختیاری) و سایر معارف دیگر اکتسابی است. (بغدادی، ۲۰۰۳: ۱۱۱)

در مقابل ابوهذیل، شاگردش نظام، دیدگاه دیگری دارد. وی به بر خلاف استاد خود شناخت خدا، رسولان، تاویل کتاب و استنباط شریعت را اکتسابی (از راه نظر و استدلال)، و سایر علوم و مسائل اعتقادی را غیر اختیاری و بدیهی می‌داند. (حاجظ، ۱۹۶۴: ۴/ ۵۳)

#### ۴. کسب علم اجتهادی یا کفایت علم تقلیدی در عقاید

از مهم‌ترین مسائل کلامی در بین متکلمان، مسئله کسب علم اجتهادی یا کفایت علم تقلیدی در اصول عقاید است. آیا شناخت اکتسابی که در اصول دین لازم و ضروری است، اگر از راه تقلید حاصل شود کفایت می‌کند یا اینکه مکلف باید برای شناخت اصول دین، نهایت سعی و کوشش خود را به وسیله تفکر و اندیشه به کار برد تا نسبت به شناخت اصول، یقین حاصل کرده و آن‌ها را با ادله عقلی و نقلی کسب کند؟ با تحقیق و تفحص انجام گرفته در این مسئله حداقل سه نظریه وجود دارد:

##### ۴.۱. عدم کفایت علم تقلیدی

قول مشهور از تمام مذاهب کلامی این است که تقلید در اصول دین جایز نیست و مکلف باید با اجتهاد و کوشش مسائل اعتقادی خود را فرا گیرد.

بیشتر معتزله، اشاعره و ماتریدیه تنها راه رسیدن به شناخت خدا را نظر و استدلال می‌دانند و تقلید در اصول اعتقادی را جایز نمی‌دانند. (حنفی ماتریدی، ۱۹۹۵: ۱۳۹؛ خوارزمی، ۱۳۸۶: ۸؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵/۲۲۴؛ ماتریدی، ۱۴۲۷: ۶؛ شافعی، ۱۴۲۵: ۳۳؛ جوینی، ۱۴۲۰: ۱۶) جوینی، عدم جواز تقلید در اصول دین را به همه مسلمین غیر از حنبلی‌ها نسبت می‌دهد. (جوینی، ۱۴۲۰: ۱۶؛ عسکری، ۱۳۷۸: ۲/۵۴۳)

در اندیشه معتزله مقلد اگر تقلید کند و به حقیقت هم برسد، خطاکار است، زیرا کسی که بدون هیچ دلیل و برهانی به حقیقت برسد، مانند کسی است که بدون هیچ دلیل و برهانی اعتقاد باطل دارد، و چنین شخصی که با تقلید به حقیقت رسیده است با همان تقلید از حقیقت خارج می‌شود. (حمیری، ۱۹۷۲: ۲۲)

در نگاه اشاعره اگر کسی عقاید دینی و اصول اعتقادی خود را از راه تقلید بپذیرد و به عقل (نظر و فکر) تکیه نکند، کافر است. (دینانی، ۱۳۷۷: ۳۱۵)

ابومنصور ماتریدی رهبر مذهب ماتریدیه نیز معتقد است تقلید باعث معذور بودن صاحبش نمی‌شود؛ البته ایشان تقلیدی را که بر مبنای دلیل عقلی و حاکی از

صدق گفتار مقلد باشد، صحیح می‌داند. (ماتریدی، ۱۴۲۷: ۶؛ شافعی، ۱۴۲۵: ۳۲-۳۳)

در نظام فکری مشهور امامیه نه تنها تقلید در اصول دین جایز نیست (عابدی، ۱۳۸۴: ۳۲)، بلکه یقین و اطمینان معتبر در مسائل اعتقادی نیز باید از راه دلیل و اجتهاد به دست آید. (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۰۳؛ جرجانی، ۱۳۷۵: ۱۸۱؛ نراقی، ۱۳۶۹: ۳۹)

علامه حلی در این باره می‌گوید: «تقلید در توحید، نبوت، عدل و امامت کافی نیست، بلکه نیاز به جست و جوی، فکر و استدلال دارد.» (حلی، ۱۴۰۱: ۱۱۰) ایشان بر عدم جواز تقلید در اصول عقاید ادعای اجماع کرده است. (حلی، ۱۳۶۵: ۱) شیخ مفید متکلم بزرگ شیعی، مذمت تقلید را نظر اجماعی همه علما، کتاب و سنت می‌داند. (مفید: ۱۴۱۳: ۷۲)

بنابراین شناخت‌های تقلیدی مورد اعتبار اسلام نیست. در مورد عقیده، آنچه که مطلوب و مورد نظر است علم و یقین است؛ به همین جهت بر هر مسلمانی لازم است در مورد عقاید خود به یقین برسد و نمی‌تواند در اینجا به صرف تقلید از دیگران استناد جوید و آن را بدون تحقیق به گردن آویزان کند. (سبحانی، ۱۳۸۶: ۲۱-۱۸)

قائلان بر نظریه عدم جواز تقلید در اصول اعتقادات به ادله عقلی و نقلی زیادی استناد کرده‌اند که از مهم‌ترین این ادله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. عقلاً هیچ فرقی بین تقلید موحد و ملحد وجود ندارد، زیرا دلیلی بر تبعیض وجود ندارد و تبعیض بدون دلیل، ترجیح بلا مرجح و قبیح است، زیرا با وجود دلیل بر ترجیح، دیگر شخص، مقلد محسوب نمی‌شود. (عبدالجبار، ۱۹۷۱: ۱۷۰؛ نسفی، ۱۹۹۰: ۳۲/۱؛ طوسی، ۱۴۰۶: ۲۷)

۲. مقلد خالی از دو حالت نیست، یا می‌داند آن کسی را که تقلید کرده، حق است و یا می‌داند که حق نیست؛ اگر نداند که او حق است، و از او تقلید کند، جایز است که این شخص، خطاکار و تقلیدش قبیح باشد، چون این شخص از جهل و خطا در امان نیست، و اگر بداند که حق است، این هم از دو حال خالی نیست؛ یا ضروره و

بالبداهه این را می‌داند و یا به‌وسیله دلیل می‌داند. علم ضروری که مرتفع است و باطل، ولی اگر از روی دلیل علم دارد، این هم خالی نیست از اینکه اگر این دلیل غیر از راه تقلید باشد، صحیح است، ولی اگر این دلیل، به‌وسیله تقلید باشد، باعث می‌شود که مقلد، صحت چیزی را که به‌سوی آن رفته نداند، مگر به‌وسیله تقلید؛ و این باعث می‌شود که اشخاصی که از آن‌ها تقلید لازم است، نهایتی نخواهد داشت. (عبدالجبار: ۱۹۶۵: ۱۲/۱۲، سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۵)

۳. مقلد از دو حال خارج نیست؛ یا باید از همه صاحبان مذاهب تقلید کند یا از هیچ کدام تقلید نکند، چراکه معنا ندارد تقلید از بعضی بدون بعضی دیگر در جایی که هیچ کدام مزیت و ویژگی برای برتری ندارند، و اگر از همه بخواهد تقلید کند، باعث اجتماع اعتقادات متفاوت و متضاد می‌شود که در این صورت تنها یک راه برای او باقی می‌ماند که از هیچ کدام تقلید نکند و تکیه به نظر و اندیشه کند. (مانکدیم: ۱۴۲۲: ۳۱) ماتریدیه همین دلیل را اقامه کرده با این فرق که به جای صاحبان مذاهب به کثرت ادیان اشاره کرده‌اند. (جلالی، ۱۳۹۰: ۱۶۲)

۴. جزم‌های تقلیدی، جزم‌های یقینی نیستند، بلکه جزم‌های ضعیف و بی‌بنیان هستند، زیرا وقتی از مقلد سؤال شود، به چه دلیل به فلان مطلب جزم و یقین داری، در پاسخ خواهد گفت چون فلان شخص گفته است. در این صورت، با شبهه‌ای ممکن است شک کند و جزم او زائل گردد؛ پس این‌گونه جزم‌ها که جازم مالک آن نیست، در معرض زوال است. (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۲۳۹)

۵. خداوند نعمت‌های بی‌شماری را به بشر ارزانی داشته است، و به حکم عقل، شکرگزاری از منعم واجب است و این شکرگزاری باید به گونه‌ای انجام گیرد که لایق ذات او باشد و آن در گرو شناخت یقینی و تحقیقی اوست، نه معرفت تقلیدی که ظنی و ناپایدار است. (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۶)

۶. تقلید، سبب کثرت ادعا (تسلسل) می‌شود. به این صورت که اگر گفته شود چرا دینت را صحیح می‌دانی؟ بگوید: چون فلانی به آن معتقد است، و اگر گفته شود از کجا می‌دانی دین فلانی صحیح است؟ بگوید به خاطر آنکه دیگری به آن معتقد است، و همین‌طور این سؤال ادامه دارد و تا برهان بر صحت آن اقامه نشود،

سؤال ادامه پیدا می‌کند. (عبدالجبار معتزلی، ۱۹۶۷: ۱۲/۱۷۴؛ نسفی، ۱۹۹۰: ۱/۲۳)

۷. در حقیقت قرآن ما را به همین استعداد فطری برای شناختن حقایق و تفکر درباره آن‌ها ارشاد و رهنمون می‌کند و ذهن‌ها را بیدار نموده و آن‌ها را به آنچه که اقتضای فطری خرد است هدایت می‌نماید. بنابراین، درست نیست که انسان در مورد امور اعتقادی، بی‌تفاوت بوده و راهی را انتخاب نکند یا از مریدان یا از هر شخصی تقلید نماید، بلکه مطابق ندای فطرت عقلی که به آیات صریح قرآن تأیید شده، بر او واجب است که بررسی و تفکر کند و به مطالعه و دقت نظر در اصول عقاید بپردازد. (مظفر، ۱۳۸۷: ۳۱)

۸. عمده دلیل مخالفان اعتقاد تقلیدی، آیات و روایاتی است که تقلید در اصول دین را جایز نمی‌داند. نمونه‌هایی از این گزاره‌های قرآنی و روایی عبارت‌اند از:

- «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳). (مفید: ۱۴۱۳: ۷۲؛ حمیری، ۱۹۷۲: ۲۳۶؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۷/۶۲۸)

- «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (مانده: ۱۰۴). (طوسی، بی‌تا: ۳۹/۴؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۴۴۸)

- «مَا يَعْبدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» (هود: ۱۰۹). (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴۰۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷)

- «یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها...» (نسفی، ۱۹۹۰: ۱/۳۸)

- «ایاکم و التقلید فإنه من قلد فی دینه هلک...» (شیخ مفید: ۱۴۱۳: ۷۳)

- «أَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴/۲۴۷، ابن ابی الحدید: ۱۳۷۸: ۱/۷۳)

۹. وجود اجماع بر وجوب تحصیل و شناخت در اصول اعتقادی، حاکی از آن است که تقلید و امثال آن در اصول عقاید، موجب علم نمی‌شود، همچنان که بر

عدم جواز تقلید از غیر محقق، اجماع وجود دارد. (شیر: ۱۴۲۴: ۵۷۱/۲؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵/۲۲۲)

## ۴.۲. جواز تقلید

برخی از متکلمان یا گروه‌های زیرمجموعه مذاهب کلامی، تقلید در اصول دین را جایز می‌دانند؛ بزرگانی از عالمان معتزله همچون جاحظ و نظام از این گروه‌اند. ایشان معتقدند مردم دین خود را باید به وسیله تقلید به دست آورند نه از طریق نظر و اندیشه. (حمیری، ۱۹۷۲: ۲۳۶)

غزالی متکلم نامدار اشاعره، به جواز تقلید در اصول دین فتوا داده و عمل کسانی را که بدون استدلال و تحقیق علمی، اصول دین را پذیرفته و به آن گردن نهاده، صحه گذاشته است. (غزالی، ۱۴۰۹: ۹؛ همو، ۱۳۷۶: ۱۶۳)

او در این باره می‌گوید:

گروهی از مردم به وحدانیت خداوند و رسالت خاتم الانبیاء ایمان آورده و سپس به عبادت اشتغال پیدا کرده و یا حرفه‌ای از حرفه‌ها را پیشه خود ساخته‌اند. این گروه را باید به حال خود وا گذاشت و از وارد کردن آنان در پیچ و خم استدلال‌های متکلمان خودداری نمود، زیرا صاحب شریعت از مردمی که مورد خطاب او هستند، جز تصدیق اصول دین چیز دیگری طلب نکرد و درباره ایمان و اعتقادی که از روی تقلید باشد یا محصول برهان و استدلال، تفصیل و تفرقه قایل نشد. این سخن در مورد برخی از متکلمان صدر اسلام مصداق دارد و به هیچ روی نمی‌توان آن را انکار کرد. (غزالی، ۱۴۰۹: ۹؛ دینانی، ۱۳۸۳: ۶۸)

از امامیه بزرگانی همچون شیخ انصاری، قائل به کفایت علم تقلیدی در اصول دین است و تقلیدی را که کاشف از صدق مُخبر و مفید جزم و یقین باشد، کافی می‌داند. ایشان، تحصیل علم و شناخت به وسیله دلیل را انکار کرده، و می‌گوید:

اینکه برخی به اجماع و اتفاق، شناخت خدای متعال را واجب دانسته‌اند، مقصودشان این نیست که شناخت حتماً باید از روی دلیل و استدلال باشد؛ چرا که تحصیل علم از راه تقلید هم کفایت می‌کند. (انصاری، ۱۴۱۶: ۱۷۵-۱۶۹)

ایشان قطع و جزم را در اصول اعتقادی لازم می‌داند و فرقی نمی‌بیند این جزم را قطع، از راه برهان و نظر به دست آید یا از راه تقلید، زیرا دلیلی وجود ندارد که شارع بیشتر از این را از ما طلب کرده باشد.

استاد خرازی دیدگاه شیخ انصاری را از محکم‌ترین دیدگاه‌ها می‌داند. (خرازی، ۱۴۱۷: ۱۳/۱) دیدگاهی که از سوی عده قابل توجهی از علمای امامیه حکایت شده است. (انصاری، ۱۴۱۶: ۱۷۵-۱۶۹؛ طالقانی، ۱۳۷۳: ۱/۵۴)

در میان بزرگان امامیه میرزای قمی از دیگر صاحب نظرانی است که جواز تقلید را پذیرفته است. ایشان پس از بیان دیدگاه برخی بزرگان در قبول جواز تقلید در اصول معارف، با پذیرفتن کفایت ظنّ در اصول دین و اینکه همه ادلّه عقلی برای معارف دینی و برای همه مردم یقین‌آور نیست، به صورت ضمنی جواز تقلید در اصول دین را پذیرفته است. در بخشی از سخنان اصولی ایشان چنین آمده است:

در جواز و عدم جواز تقلید در اصول دین بین علما، اختلاف است. مشهور و معروف بین علمای شیعه و حتی بسیاری از عالمان غیر شیعی آن است که تقلید در اعتقادات جایز نیست، ولی گروهی که خواجه نصیرالدین طوسی نیز جزء آنان است، معتقد به جواز تقلید در اصول دین هستند. (میرزای قمی، ۱۴۳۰: ۳۵۴/۴-۳۵۱)

برخی از مراجع معاصر یقین و قطع را در اصول اعتقادی ملاک مسلمانی می‌دانند. آن‌ها بر این باورند اگر شخصی از گفته دیگران به یقین برسد، در مسلمان بودن او کافی است. برای نمونه امام خمینی رحمه‌الله می‌گوید: «در اصول اعتقادی، میزان، علم و یقین است و اگر از قول دیگری حاصل شود، کفایت می‌کند.» (امام خمینی، بی‌تا: ۷/۱)

آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقد است مقلد، اگر عصمت مقلد منه را از قبل با برهان اثبات کند و کلام او را نیز به صورت قطعی دریابد، آنچه را که به این طریق به دست آورد، تقلید صرف نیست، زیرا تقلید چنین فردی با برهان بوده و یقینی است. از این رو این نوع تقلید، زیر مجموعه تحقیق قرار می‌گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۲۳۹)

این گروه برای اثبات گفتار خود به ادله‌ای استناد کرده که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. تحصیل علم از طریق استدلال و براهین عقلی برای همه امکان‌پذیر نیست، زیرا بیشتر مردم افراد عادی بوده و متخصص در این فن نیستند و توان اقامه استدلال و برهان بر شناخت خدا را ندارند؛ حتی برای بعضی متخصصان هم تحصیل علم استدلالی بسیار نادر اتفاق می‌افتد، از این رو همین قدر که مقلد به قول مخبر اعتماد کند و از آن طریق به آرامش و اطمینان برسد، کفایت می‌کند. (انصاری، ۱۴۱۶: ۱/ ۵۷۴-۵۷۵)

۲. ادله‌ای که بر لزوم علم و معرفت دلالت دارند، لزوم طریق خاص را دلالت نمی‌کنند. از این رو، علم حاصل از تقلید نیز کافی خواهد بود. (همان) به بیان دیگر، ما دلیل عقلی یا نقلی مبتنی بر اینکه یقین مطابق با واقع یا مطلق یقین باید از راه برهان تفصیلی و اصطلاحی حاصل شود، نداریم، زیرا آنچه ثابت شده، تحصیل علم از هر راهی، هر چند از راه تقلید کردن از پدران و مادران باشد. (نراقی، ۱۳۶۹: ۲۲، موسوی تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۴۰)

۳. گاهی شبهاتی مطرح می‌شود که جواب از آن‌ها حتی برای محقق‌هایی که عمرش را در این علم صرف کرده، سخت و دشوار است و گاهی چیزی جز اندک اطلاعات به دست نیاورده است، چه رسد به انسان‌های عادی و کسی که در این مسائل اصلاً سررشته‌ای ندارد. (انصاری، ۱۴۱۶: ۱/ ۵۷۴-۵۷۵)

۴. اندیشیدن و تعقل درباره مسائل کلامی و دینی بدعت است، چرا که از پیامبر ﷺ و صحابه نقل نشده است که ایشان به این امور پرداخته باشند، و اتفاقاً

منکر نظر شده‌اند، چرا که اگر در این مسائل وارد شده بودند، مثل مسائل فقهی از آن‌ها نقل می‌شد. (آمدی، ۱۴۲۳: ۱/۱۵۹)

۵. پیامبر ﷺ در مسئله «قدر»، از جدل نهی کرده است و از آنجا که نظر و اندیشه نوعی جدل است، از این رو نمی‌تواند راهی برای شناخت اصول دین باشد. (جرجانی، ۱۳۲۵: ۱/۱۵۹)

۶. از پیامبر ﷺ نقل شده است که در دین‌داری رویه پیرزنان را به کار ببندید؛ «علیکم بالدین العجائز» تردیدی نیست که دین آنان تقلیدی است، چرا که آنان توانایی بحث و استدلال ندارند. از این رو باید از نظر و استدلال دست برداشت. (جرجانی، ۱۳۲۵: ۱/۲۶۹-۲۶۲؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۱/۱۵۹)

### ۳.۴. قول به تفصیل

قول سوم، قول به تفصیل است. قائلان به این قول، دو گروه هستند؛ گروه اول، تفصیل را بین مکلف مطرح کرده و افراد مستعد و غیرمستعد را از هم جدا کردند.

خداوند بعضی از عقلا را به فکر و نظر در شناخت خودش تکلیف کرده است؛ آن‌ها در حقیقت طایفه‌ای از اصحاب فکر و نظرند و استعداد آن را دارند که در امور اعتقادی با اقامه برهان و استدلال به شناخت و معرفت خدا برسند. بعضی را نیز به تقلید تکلیف فرموده است که آنان مردم عادی، زنان، مستضعفان و کسانی که از عقلی ضعیف برخوردارند، می‌باشند. برای نمونه زنگیان، چون عجز ایشان به روشنی آشکار است، از این رو مکلف هستند تا از اهل حق تقلید و از تقلید اهل باطل دوری جویند. (خوارزمی، ۱۳۸۶، ۵، تفتازانی، ۱۴۰۹، ۵: ۲۲۳، خواجه‌گی شیرازی، ۱۳۷۵، ۱۹۲)

گروه دوم، تفصیل را در متعلق تکلیف لحاظ کرده‌اند، به این معنا که اگر متعلق تکلیف شناخت خدا و عدل او باشد، تقلید جایز نیست و برای شناخت هر کدام باید استدلال و برهان اقامه شود، چرا که ما توان فهم مراحل و مواقع آن را نداریم، از این رو سخنان حکما چه از راه حرکت جوهری و چه از دیگر راه‌ها، کفایت

نمی‌کند، اما اگر متعلق تکلیف غیر از شناخت خداوند و عدل او باشد، تقلید کفایت می‌کند. (آملی، ۱۴۰۶: ۳/۳۶۵-۳۶۶)

#### ۴.۴. نظریه مختار

با بررسی اقوال مذکور به نظر می‌رسد تحقیق صرف (تحقیقی که تقلید در آن نباشد) برای همه مردم و آحاد جامعه مقدور نیست و تقلید صرف و کورکورانه هم با مبانی دین سازگار نیست. از طرفی قول به تفصیل هم با هر دو تفسیری که ارائه شد قابل قبول نیست، چرا که نسبت به تفصیل اول، افراد غیر مستعد تخصصاً از موضوع تکلیف به تحقیق خارج هستند، از این رو مقایسه آن با افراد مستعد صحیح نیست. نسبت به تفصیل دوم هم جدا کردن توحید و عدل از بقیه امور اعتقادی خلاف ادله عقلی و نقلی است که به صورت مطلق تکلیف را نسبت به شناخت مطلق امور اعتقادی مشخص کرده و بین این امور تفاوتی قائل نشده است.

بنابراین با توجه به عدم پذیرش قول به تفصیل و نکته‌ای که نسبت به قول اول و دوم گفته شد، می‌توان گفت نباید نسبت به تحقیق و تقلید دیدگاه صفر و صدی داشت؛ به این معنی که مطلقاً مسیر صحیح شناخت معارف، منحصرأ تحقیق یا تقلید باشد، بلکه در شناخت امور اعتقادی تحقیق و تقلید هر کدام در جای خود دارای جایگاه هستند، به این صورت که غرض از شناخت معارف و اعتقادات، تحقیقی است که انسان را به نتیجه مطلوب برساند و به نتیجه رسیدن از راه‌های متعدد قابل دسترسی است.

انسان می‌تواند از طریق برهان، دلایل اقناعی که در کنار هم مفید علم شود و هر راه منطقی دیگری که شخص را به باور لازم برساند و بتواند شخص را نسبت به عقیده‌ای قانع سازد، به نتیجه برسد. ممکن است در این مسیر خود به نتیجه رسیدن، سخن و عقیده انسان دیگر نیز تأثیرگذار باشد، لیکن این تأثیرگذاری اگر از نظر شخص منطقی بوده و او آن سخن را در صغری و کبری خود به کار برده و بالاخره خود به نتیجه رسیده است، در واقع به تقلید اجتهادی دست یافته نه تقلید صرف. به تعبیر دیگر خود شخص در به نتیجه رسیدن فعال بوده و تجزیه و تحلیل کرده و

منفعل صرف نبوده است. از این رو این تقلید مورد مذمت نیست و می‌تواند به عنوان یکی از طرق شناخت معارف باشد.

بنابراین طبق این بیان، اولویت، محوریت و جایگاه اصلی در رسیدن به مقصد، طریق تحقیق است و لکن این‌گونه نیست که تقلید مطلقاً ممنوع باشد و هیچ جایگاهی نداشته باشد، تقلید می‌تواند با پشتوانه اجتهادی در رسیدن به مقصد به عنوان طریق، معرفی شود.

به عبارت دیگر تقلیدی که از روی اعتماد به قول مخبر باشد، به جهت قرائن داخلیّه یا خارجیّه و کاشف از صدق مخبر و مفید جزم و قطع باشد، این نوع تقلید در حقیقت نوعی از نظر و استدلالی است که مفید قطع به اصول عقاید می‌باشد. (طبرسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۲)

جایگاه بعدی تقلید این است در جایی که شخصی نتواند از طریق تحقیق و اجتهاد به کسب معرفت یقینی برسد، اعم از اینکه مستعد باشد یا نباشد، می‌تواند با استفاده از روش تقلید به این مقصود دست پیدا کند. این موضوع در آثار برخی از اندیشمندان مبتنی و متکی به دلیل فطرت شده است، به این صورت که به مقتضای فطرت، انسان در مسائل مربوط به زندگی علمی و عملی خود تا جایی که برایش مقدور است باید از طریق اجتهاد و کسب معرفت یقینی و تفصیلی اقدام کند و در جایی که چنین معرفتی برایش مقدور نیست به معرفت حاصل از استدلال اجمالی یا تقلید یا استناد به رأی اهل نظر و تحقیق روی می‌آورد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/ ۲۱۱-۲۱۲)

با توجه به نکات مذکور، مراد از تقلیدی که علما در معرفت اصول دین جایز نمی‌دانند و خداوند نیز در قرآن مذمت کرده است، پذیرفتن قول کسی است که کور کورانه و از روی تعبد باشد، بدون اینکه برای او یقین حاصل شود. در غیر این صورت، اگر از راه تقلید برای افراد اعتقاد و اطمینان حاصل شود، کفایت می‌کند؛ به‌ویژه برای عوام، که نوعاً اصول دین خود را از تعلیمات و بیانات علما و انسان‌های دین‌دار فرا می‌گیرند و چون کمال اطمینان و اعتماد به قول آن‌ها دارند و احتمال خلاف و دروغ، در امور دینی در حق آن‌ها نمی‌دهند، لذا از قول آن‌ها یقین پیدا

می‌کنند و مادامی که یقین آن‌ها باقی باشد، همین مقدار کافی است و صدق ایمان می‌کند. (طیب: ۱۳۶۲: ۸) از این رو مخالفان اعتقاد تقلیدی که عمده دلیل‌شان، آیاتی نظیر: «ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم» و «انا وجدنا آباءنا علی امة» و... است باید به این نکته توجه کنند که تویخ در این آیات مربوط به تقلید بی دلیل و کور کورانه است، یعنی تقلیدی که خود شخص برای تقلید کردنش دلیل قابل قبولی نداشته باشد.

از مجموع سخنان نتیجه می‌شود که هر چند در اصول دین معرفت از راه دلیل بر همه واجب و لازم است، اما چنان نیست که اگر کسی آن‌ها را بر وجه حق، از راه تقلید، بدون دلیل باور داشته باشد، این اعتقاد هیچ نفعی برای او نداشته باشد و او را از دایره اسلام خارج کند. به یقین چنین شخصی مؤمن و مسلمان شمرده می‌شود. نهایت چیزی که می‌توان درباره چنین فردی گفت این است که او واجبی [شناخت از روی دلیل] را ترک کرده است، مانند ترک سایر واجبات؛ مثل روزه و نماز. (خوانساری، ۱۳۵۹: ۱۱)

#### نکته پایانی:

با توجه به نظر بیشتر اندیشمندان مذاهب کلامی در شناخت معارف از طریق شناخت اجتهادی، اما تفاوت زیادی در میان آراء و نظرات ارائه شده از جهت مبانی و ادله در بین مذاهب چهارگانه وجود دارد که در این میان، گفتار امامیه از چند جهت بر دیگر مذاهب کلامی برتری دارد:

۱. امامیه در بحث تقلید علاوه بر عنصر عقل و استدلال، به سه عنصر دیگر یعنی اجماع، فطرت و نقل (اعم از آیات و روایات) تمسک می‌کند که این خود حاکی از غنی بودن این مکتب در بیان ادله می‌باشد، به خلاف مذاهب کلامی دیگر، که یا جنبه افراط رفته و یا جنبه تفریط را طی کرده‌اند که در مسئله تقلید، مذاهب سه‌گانه (معتزله، اشاعره و ماتریدییه) یا فقط به دلیل عقلی صرف تمسک جسته یا تنها به آیات استدلال کرده‌اند.

۲. مذهب امامیه به خاطر داشتن نوآوری در استدلال‌های عقلی، نقلی و فطری به نظرات متفاوتی در تقلید در اصول عقاید رسیده است که جمع بین تمام نظرات این است که اگر شخصی با گفتار دیگری که به او اعتماد دارد برایش یقین حاصل شود، مؤمن است و او را کفایت می‌کند.

۳. از نظر امامیه به نتیجه رسیدن از راه‌های متعدد قابل دسترسی است؛ چه از طریق برهان، چه دلایل اقلی که در کنار هم قرار بگیرند و مفید علم شود و هر راه منطقی دیگری که شخص را به باور برساند. ممکن است در این راه به وسیله حرف دیگران یا از طریق مراجعه به کتاب و سنت یا هر راه دیگری به علم و یقین برسد و ما بیشتر از این دلیلی نداریم.

امامیه در شناخت معارف و اصول، از راه‌های ترکیبی مختلف استفاده می‌کند، به خلاف سایر مذاهب کلامی که یا عقلی محض شدند و یا نقلی محض.

۴. نگاه امامیه به اخبار اهل بیت علیهم السلام برای اثبات عقاید مثل نگاه آن‌ها به عقل است و آن‌ها را در عرض هم و در بعضی جاها آن را بالاتر می‌دانند، از این رو در بحث تقلید در اصول دین، نظر روایات را هم جستجو می‌کنند و به آن تمسک و استدلال و عمل می‌کنند که کتب کلامی امامیه از این اخبار پر است؛ به خلاف معتزله که دلیل نقلی را وقتی می‌پذیرند که با عقل مطابقت کند و بر فرضی که مطابق با عقل و مخالف با آن نباشد آن را به عنوان یک مؤید برای عقل می‌پذیرند. در مقابل، مبنای اشاعره در بیشتر مباحث از جمله تقلید، آیات قرآن است و تمسک زیادی به مقام عقل و مقام اهل بیت علیهم السلام ندارند.

### نتیجه:

با توجه به اینکه زیر بنا و اصول دین مربوط به امور اعتقادی است با بررسی انجام شده درباره ضرورت فراگیری عقاید، اکتسابی یا بدیهی بودن آن، و طریق اجتهادی یا تقلیدی آن از منظر مذاهب کلامی امامیه، معتزله، اشاعره و ماتریدیه نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. مذاهب کلامی معتزله، اشاعره، ماتریدیه و امامیه، با ادله عقلی و نقلی، شناخت به اصول عقاید را بر هر مکلف عاقلی به عنوان اولین تکلیف، واجب دانسته و کوتاهی در این امر را جایز نمی‌دانند و کسی را که در این امر مهم کوتاهی کند، از دایره ایمان خارج و مستحق مذمت و عقاب اخروی می‌دانند.

۲. به اقرار و اعتراف بیشتر اندیشمندان مذاهب کلامی، شناخت اصول دین و معارف یک امر اکتسابی است و این مدعا مدلل به استدلال عقلی و مؤیدات نقلی است. در مسئله ضرورت شناخت اجتهادی یا کفایت شناخت تقلیدی، حداقل سه نظریه «عدم کفایت تقلید»، «جواز تقلید» و «نظریه تفصیل» با دو تفسیر مطرح است؛ تفسیر اول ناظر به مکلف بوده و انسان مستعد را از غیر مستعد تفکیک می‌کند و تحقیق را مربوط به افراد مستعد می‌داند و تفسیر دوم ناظر به متعلق تکلیف است، به این معنی که اگر متعلق تکلیف توحید و عدل باشد تحقیق ضروری است و گرنه تقلید جایز است.

۳. نظریه مختار گرایش دارد به اینکه نظریه تفصیل بدون دلیل است. از طرفی این‌گونه نیست که تحقیق و اجتهاد مقدر همه مکلفان باشد و همچنین این‌گونه نیست که تقلید مطلقاً مذموم باشد. از این رو هر کدام از تحقیق و تقلید در جای خود دارای جایگاه هستند و در برخی موارد تقلید مقدمه تحقیق و اجتهاد است. در میان مذاهب کلامی، مذهب امامیه با توجه به مبانی فکری و توسعه در ادله عقلی و نقلی، نسبت به بقیه مذاهب کلامی، از استدلال و اتقان بیشتری برخوردار است.

## منابع و مأخذ:

قرآن کریم

- آمدی، علی بن محمد (۱۴۰۲)، الاحکام فی اصول الاحکام، تحقیق:

عبدالرزاق عیفی، دمشق: النور.

- آمدی، سیف الدین (۱۴۲۳)، أبكار الأفكار في أصول الدين، تحقيق: احمد محمد مهدي، قاهره: دار الكتب.
- آملی، میرزا هاشم (۱۴۰۶)، المعالم المأثورة، [بی جا]: [بی نا].
- ابراهیم زاده، عبدالله (بی تا)، دین پژوهی، تهران: پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- ابراهیمی دینانی، غلام حسین (۱۳۸۳)، کتاب منطق و معرفت در نظر غزالی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ابن ابی الحدید (۱۳۷۸-۱۳۸۳)، شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- ابن بابویه، محمد (۱۳۹۸)، التوحید للصدوق، قم: جامعه مدرسین.
- ابن حمّاد جوهری، اسماعیل (۱۴۲۹)، معجم الصحاح، بیروت: دارالمعرفة.
- ابن شعبه حرانی، حسن (۱۳۶۳)، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن ملاحی خوارزمی، رکن الدین (۱۳۸۶)، الفائق فی اصول الدین، تحقیق ویلفرد مادلونگ، مارتین مکدرمت، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ابن منظور (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دار الفکر - دار صادر.
- ابن میثم بحرانی (۱۴۰۶)، قواعد المرام فی علم الکلام، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن نوبخت، ابراهیم (۱۴۱۳)، الياقوت فی علم الکلام، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابی عذبه، حسن بن عبدالمحسن (۱۴۱۶)، الروضة البهية فيما بين الأشاعرة و الماتريدية، بیروت: سبیل الرشاد.

- خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا)، استفتائات، قم: جامعه مدرسین.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۶)، فرائد الاصول، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۳۸۹)، تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ترجمه حسین صابری، مشهد: آستان قدس رضوی.
- برنجکار، رضا (۱۳۹۲)، «تقلید در اعتقادات؛ از انکار تا پذیرش»، مجله معرفت کلامی، ش ۲، ص: ۹۴-۷۷.
- بغدادی، عبدالقاهر (۲۰۰۳)، اصول الإیمان، تحقیق: ابراهیم محمدرمضان، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- پژوهشگران گروه فلسفه و کلام اسلامی (۱۳۷۸)، اندیشه‌های کلامی شیخ طوسی، تحقیق: دکتر محمود یزدی مطلق، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- تفتازانی، سعد الدین (۱۴۰۹)، شرح المقاصد، قم: الشریف الرضی.
- تهبانوی، محمد علی (۱۹۹۶)، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت: مكتبة لبنان ناشرون.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۳۲۵)، شرح المواقف، قم: الشریف الرضی.
- جرجانی، ضیاء الدین (۱۳۷۵)، رسائل فارسی جرجانی، تهران: میراث مکتوب.
- جلالی، سید لطف الله (۱۳۹۰)، تاریخ و عقاید ماتریدییه، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۴)، شناخت‌شناسی در قرآن، قم: جامعه مدرسین.
- جوینی، عبدالملک (۱۴۲۰)، الشامل فی أصول الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.

- جوينی، عبدالملك(۱۴۱۶)، الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أول الاعتقاد، بيروت: دار الكتب العلمية.
- حلّی، حسن بن يوسف(۱۳۶۳)، أنوار الملكوت في شرح الياقوت، قم: الشريف الرضي.
- \_\_\_\_\_(۱۴۰۱)، أجوبة المسائل المهنية، قم: خيام.
- \_\_\_\_\_(۱۴۱۵)، مناهج اليقين في اصول الدين، تهران: دار الأسوة.
- \_\_\_\_\_(۱۴۱۹)، نهاية المرام في علم الكلام، قم: مؤسسة الإمام الصادق.
- \_\_\_\_\_(۱۳۶۵)، الباب الحادى عشر، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى.
- حلّی، فاضل مقداد(۱۳۶۵)، الباب الحادى عشر مع شرحه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى.
- حميرى، ابو سعيد(۱۹۷۲)، الحور العين، تحقيق: كمال مصطفى، تهران: [بى نا].
- خرازى، سيد محسن(۱۴۱۷)، بداية المعارف الإلهية فى شرح عقائد الإمامية، قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
- خواجه شيرازى، محمد(۱۳۷۵)، النظامية فى مذهب الإمامية، تهران: ميراث مكتوب.
- خوانسارى، جمال الدين(۱۳۵۹)، مبدأ و معاد، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- دينانى، ابراهيم(۱۳۷۷)، نيايش فيلسوف؛ مجموعه مقالات، مشهد: دانشگاه علوم اسلامى رضوى.
- رازى، فخرالدين(۱۴۲۰)، مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربى.

- رازی حنفی، ابوبکر احمد (۱۴۲۲)، شرح بدء الأمالی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- رازی، فخر الدین (۱۴۱۱)، المحصل، عمان: دار الرازی.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۷۴)، مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوی.
- رضوی، رسول (۱۳۸۳)، «قاعده نفی تقلید در اصول دین»، مجله تخصصی کلام اسلامی، ش ۵۰، ص: ۱۳۲-۱۲۲.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۶)، اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگی پیشوایان، قم: انتشارات امام صادق علیه السلام.
- سهرابی فر، محمدتقی (۱۳۹۱)، علم، ظنّ و عقیده، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شافعی، کمال الدین (۱۴۲۵)، المسامرة شرح المسایرة فی العقائد المنجیة فی الآخرة، بیروت: المكتبة العصرية.
- شبر، سید عبدالله (۱۴۲۴)، حق الیقین فی معرفة أصول الدین، قم: انوار الهدی.
- شریف مرتضی، محمد (۱۴۱۱)، الذخيرة فی علم الکلام، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۰۹)، حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی علیه السلام.
- شیخ طوسی (۱۴۰۶)، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت: دارالاضواء.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴)، الرسائل العشر، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- شیخ مفید (۱۴۱۳)، تصحیح اعتقادات الإمامية، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
- صدر المتألهين (۱۳۶۶)، شرح اصول الكافي لصدر المتألهين، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- طالقانی، نظر علی (۱۳۷۳)، کاشف الأسرار، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۸)، شیعه در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه النشر الاسلامی.
- طبرسی نوری، سید اسماعیل (۱۳۸۲)، کفایة الموحدين، قم: انتشارات معارف اسلامیة.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۴)، پنج رساله اعتقادی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۶۲)، کلم الطیب؛ در تقریر عقاید اسلام، تهران: کتابخانه اسلام.
- عابدی، احمد (۱۳۸۴)، مکتب کلامی قم، قم: آستانه مقدسه قم.
- عسکری، سید مرتضی (۱۳۷۸)، عقاید اسلام در قرآن کریم، ترجمه محمد جواد کریمی، مجمع علمی اسلامی.
- غزالی، محمد (۱۳۷۶)، میزان العمل؛ ترازوی کردار، ترجمه علی اکبر کسمایی، تهران: سروش.

- غزالی، محمد(۱۴۰۹)، الاقتصاد في الاعتقاد، بيروت: دار الكتب العلمية.
- فاضل مقداد(۱۴۰۵)، إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی.
- \_\_\_\_\_(۱۴۲۲)، اللوامع الإلهية في المباحث الكلامية، قم: دفتر تبليغات اسلامي.
- فراهیدی، خليل(۱۴۱۴)، العين، قم: موسسه نشر اسلامي.
- فيومي، احمد(۱۴۱۴)، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، قم: مؤسسه دار الهجرة.
- ماتريدي، ابوالثناء حنفي(۱۹۹۵)، التمهيد لقواعد التوحيد، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
- ماتريدي، ابو منصور(۱۴۲۷)، التوحيد، بيروت: دار الكتب العلمية.
- مارتين مكدرموت(۱۳۷۲)، انديشه‌های كلامی شيخ مفيد، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مانكديم، قوام الدين(۱۴۲۲)، شرح الأصول الخمسة، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- مجلسي، محمد باقر(۱۴۰۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، به اهتمام جمعی از محققان، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- مرعشي، قاضي نور الله(۱۴۰۹)، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، قم: مكتبة آية الله مرعشي نجفی.
- مصباح يزدي، محمد تقی(۱۳۷۷)، آموزش عقايد، قم: سازمان تبليغات اسلامي.
- مصطفوي، حسن(۱۳۶۸)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
- مظفر، محمد رضا(۱۳۸۷)، عقائد الإمامية، قم: انتشارات انصاريان.

- معتزلی، عبدالجبار(۱۹۶۵-۱۹۶۲)، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، تحقیق: جورج قنواتی، قاهره: الدار المصرية.
- \_\_\_\_\_(۱۹۷۱)، المختصر فی أصول الدين، تحقیق: محمد عماره، بیروت: دار الهلال.
- موسوی تبریزی، موسی(۱۳۶۹)، اوثق الوسائل، قم: انتشارات کتبی نجفی.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن(۱۴۳۰)، القوانین المحکمة فی الأصول، قم: احیاء الکتب الاسلامیه.
- راقی، ملا مهدی(۱۳۶۹)، أنیس الموحدين، تهران: انتشارات الزهراء.
- نسفی، ابومعین میمون بن احمد(۱۹۹۰)، تبصرة الادلة فی اصول الدين على طريقة الامام ابی منصور الماتريدي، تحقیق حسین اتای، ترکیه: رئاسة الشؤون الدينية.
- یوسفی مقدم، محمد صادق(۱۳۸۹)، دائرة المعارف قرآن، مقاله تقلید، قم: بوستان کتاب.